

«چگونه می توان

از فوتبال صحبت نکرد»

او میرتو اکو

ترجمه: محبوبه فهیم کلام

۴۱۷

من مخالف فوتبال نیستم. اگر به ورزشگاه نمی روم به همان دلیل است که حاضر نیستم شب در معابر پنهانی ایستگاه مرکزی قطار میلان بخوایم، یا بعد از ساعت ۶ بعدازظهر در سانترال پارک نیویورک تفریح کنم. اما بارها مسابقه‌ای دیدنی را با علاقه از تلویزیون تماشا کرده‌ام، چون برای یک بازی سالم ارزش قائلم. من با فوتبال مشکلی ندارم، بلکه مشکلم با علاقه‌مندان فوتبال است.

مرا خوب درک کنید. همان احساسی را که طرفداران لیگ لمبارد به مهاجرین اروپا دارند، من نسبت به تیغزیها (سیاهپوستهای آفریقایی) دارم: «من تذاپرست نیستم، مشروط بر اینکه آنها در کشور خودشان باشند». خبرهای ورزشی و غیرورزشی آنها را می خوانم ولی برایم اهمیت ندارد چه اتفاقی می افتد. مطالعه حوادث روزنامه‌ها جالب است و به خواننده، آگاهی میدهد.

من از تیغزو (سیاه آفریقایی) خوش نمی آید، چون او ویژگی عجیبی دارد: او نمی فهمد که چرا شما یک تیغزو سیاه آفریقایی نیستید و اصرار دارد با شما راجع به خودش و علاقتش صحبت کند، حتی اگر حرفهای او برای شما جالب و قابل فهم نباشد. برای روشن تر کردن این موضوع یک مثال می آورم؛ فرض کنیم که من یک فلت زن هستم. گرچه ناشیانه فلت می زنم ولی از اینکه مورد توجه استاد بزرگی واقع شده‌ام، به خود می بالم. یک روز توی قطار نشسته‌ام و سر صحبت را باز می کنم و از بغلدستی ام که هیچگونه اطلاعاتی راجع به مرسیقی ندارد،

- سئوالاتی می‌پرسم. لاجرم، پاسخهایی بی‌ربط می‌شونم:
- «شما، آخرین سی دی فرانس بروگن را گوش کرده‌اید؟
 - بیخشید متوجه منظورتون نشدم.
 - آلیوم باوان لشیرم رو می‌گم. به نظرم باریتم آرومی شروع می‌شه.
 - بیخشید، من نمی‌فهم شما از چی حرف می‌زنید.
 - ببیند، من دارم از «وان ایک» حرف می‌زنم.
 - می‌دونید... اون با آرشه نواخته می‌شد.
 - آره. متوجه‌ام، شما ذ...
 - من ذ...
 - چقدر عجیبه. ولی می‌دونید که کولسما^۱ زدن با دست، سه سالی طول می‌کشه. و اسه همین موئک آبنوسی خیلی بهتره. به لحاظ اقتصادی هم مقرون بصرfe است. اینواز «رمپل» شنیدم. راستی شما به پنجمین کنسرت «در در دونئن دافن دور»^۲ رفته‌ید؟
 - من از اون هیچی نمی‌دونم. من فقط به «پارم» می‌رم.
 - من، اونجا بزدم، فقط آتو می‌نوازن. یه جورهایی جالبتره. یک سونات «لوویه» رو آنجا شنیدم که...
 - چی، لوویه دیگر چیه؟
 - من دلم می‌خواهد شمارو اونجا، تو برنامه‌های تفریحی تلمان ببینم. تا حالا در چنین برنامه‌ای شرکت کردید؟ نگید که از فن موسیقی آلمانی خوشنون نمی‌آد.
 - می‌دونید، من...، آلمانیها... بزرگترین ماشینشون، BMV (بی‌ام‌و) است که من خیلی ازش خوش می‌ماید، ولی...
 - فهمیدم، شما موسیقی باروک رو دوست دارید. درسته؟
 - امیدوارم توانسته باشم با ذکر این مثال، هدفم را بیان کرده باشم. گمان می‌کنم که شما هم جوابهای سر بالا و بی‌ربط همسفر بیچاره مرا تأیید می‌کنید. من هم، همین حسن و حال را در مقابل تیغزیها (سیاههای آفریقایی) دارم. چون هیچ نقطه مشترکی با آنها ندارم و به هیچ وجه حرف آنها را نمی‌فهمم. بدترین حالت هم وقتی است که آنها در کسوت رانده تاکسی باشند و اصرار دارند با مسافرشان ارتباط برقرار کنند و راجع به فوتبالشان صحبت کنند.
 - شما مسابقه امشب را تماشا می‌کنید؟

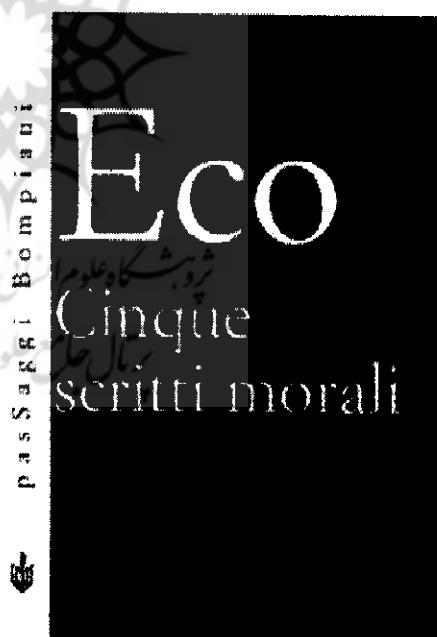
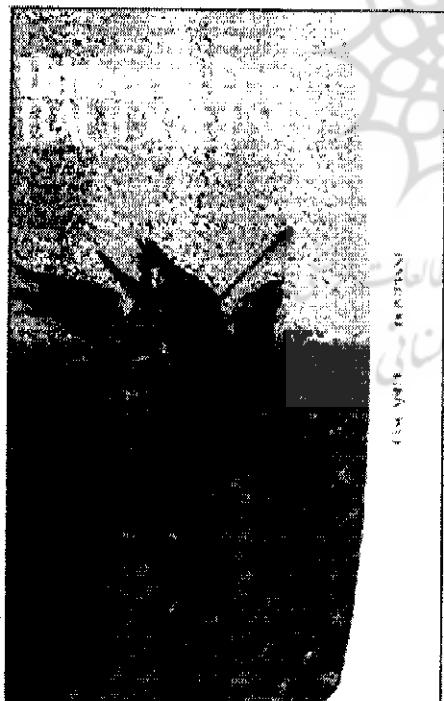
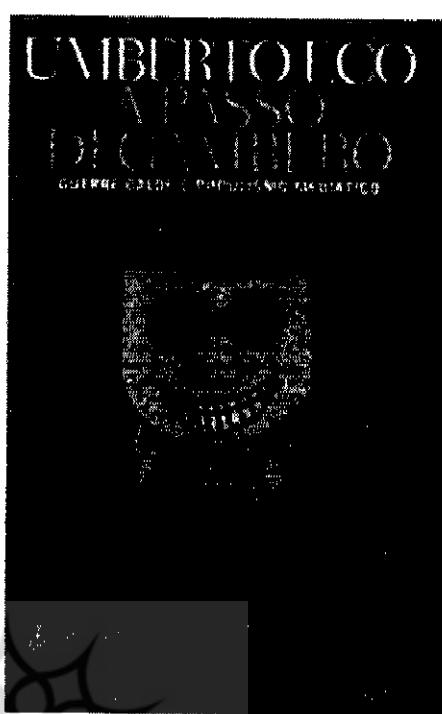
ـ نه، باید روی کتاب «متافیزیک» کار کنم.

ـ ولی مسابقه رو تماشا کنید و خبر شو به من بدید. برای من، «فن بایستن» حکم «مارادونا»ی سالهای ۹۰ رو دارد. شما اینطور فکر نمی کنید؟ البته «هگی» هم بازیکن خوبیه.»

قطع کردن حرفهایش بی فایده است. او دوباره به صحبتها یاش ادامه میدهد و منتظر جواب نمی ماند، انگار با دیوار حرف می زند. این رفتار طبیعی است؛ چون مواردی که برای او حائز اهمیتند، برای من اصلاً مهم نیستند. راننده آنقدر محظوظ بود که حتی اگر من سه چشم داشتم یا دو شاخ روی سرم سبز شده بود، هم متوجه نمی شد.

اگر من مثال راننده تاکسی را آوردم باین دلیل است که آنان بیشتر در ارتباط با مردم هستند. فوتbal هم مثل زخم، می تواند به قشر مرقه و ضعیف آسیب برساند. ولی عجیب آنکه، همین افراد که به برابری انسانها اعتقاد دارند، به محض اینکه با یک تیفو (سیاه آفریقا) روبرو می شونند، او را گوشمالی میدهند. این نوع میهن پرستی افراطی، فربادهای تحسین آمیز مرا خاموش می کند. اینچنین است که طرفداران لیگ فریاد می زند: «آفریقا یها را به ما واگذار کنید. ما از پیشان بر می آییم».





42.